



شفافیت و تیرگی معنایی در واژگان مرکب (عنصر غیر فعلی و ستاک حال)

ابراهیم بدخشان^۱

استادیار گروه زبان انگلیسی و زبان‌شناسی دانشگاه کردستان (نویسنده مسؤل)

فاطمه‌ی جودکی^۲

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی دانشگاه کردستان

تاریخ پذیرش: ۹۰/۹/۳۰

تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۱

چکیده

در بررسی‌های زبان‌شناختی واژه‌ی مرکب از دو یا چند تکواژ قاموسی پدید می‌آید و حداقل شامل دو پایه است که هر دو واژه‌اند یا این که ریشه‌ی تکواژ محسوب می‌شوند و مقصود از واژه‌های شفاف آن دسته از واژه‌هاست که از روی صدا یا ساخت آن‌ها می‌توان به معنی آن‌ها پی برد یا معنی آن‌ها را

1. E-mail: badakhshane@uok.ac.ir

2. E-mail: fatimajoodaki@yahoo.com

حدس زد، به عبارتی بین صدا یا ساخت آنها با معنی شان ارتباطی وجود داشته باشد مانند «چک‌چک» و «خودنویس» و کلمات تیره آنهایی هستند که معنی آنها از ظاهرشان پیدا نیست مانند «کاغذ». در این پژوهش تعاریف مختلفی از شفافیت و تیرگی معنایی آمده است. در بخش تجزیه و تحلیل داده‌ها ۵۰۰ واژه مرکب حاصل از عنصر غیرفعلی + ستاک حال از لغت نامه دهخدا مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در ارزیابی این مبحث از معیارهایی چون بسامد هسته و وابسته، رابطه‌ی نحوی بین دو جزء ترکیب، معنای ارجاعی، معیار شاخص، مستقل یا عدم مستقل بودن هسته‌ی ترکیب، معنای کلی ترکیب و عامل تقابل استفاده شده است تا میزان شفافیت و تیرگی معنایی این گونه ترکیبات به دست آید. در ابتدای بحث تجزیه و تحلیل داده‌ها مقوله‌ی قید + بن فعل، اسم + بن فعل و صفت + بن فعل با توجه به معیارهای به کار رفته مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد که شاخص کلی بودن ترکیب، وجود تقابل، رابطه‌ی نحوی بین دو جزء ترکیب، وجود هسته و ارجاعی بودن در شفافیت معنایی موثر است. در ادامه‌ی بحث به درجات در شفافیت و تیرگی معنایی پرداخته شد. داده‌های مورد نظر براساس معیارهای لحاظ شده در این پژوهش لحاظ شده و مشخص شد که ۱۴ درجه‌ی شفافیت معنایی در طبقه‌بندی این گونه واژگان مرکب وجود دارد.

واژگان کلیدی: کلمات مرکب، شفافیت معنایی، تیرگی معنایی،

سازه‌ی معنایی، شاخص معنایی

مقدمه

اگرچه امروزه زبان‌شناسی به مثابه‌ی علم مطالعه‌ی زبان در پنج حوزه‌ی آواشناسی، واج‌شناسی، صرف، نحو، معنی‌شناسی و کاربردشناسی معرفی می‌شود و صرف دیگر هیئتی مستقل یافته است، با این وجود ترسیم مرز قاطع میان صرف و نحو در همه‌ی موارد به آسانی صورت نمی‌گیرد. در واقع قائل شدن مرزهای قاطع میان این پنج حوزه، عملاً غیرممکن است.

به عبارت ساده‌تر داده‌های زبانی طیفی را در بر می‌گیرند که گاه نمی‌توان خطوط قاطعی برای جایگاه‌های متفاوت این طیف در نظر گرفت. برای مثال بررسی دسته‌ای از واحدهای زبانی به نام کلمه‌های مرکب واژگانی صرفاً در فصل مشترک صرف و نحو قابل مطالعه است (میرعمادی، ۱۳۸۶). در پژوهش حاضر سعی بر آن است تا از طریق بررسی شفافیت و تیرگی معنایی در واژه‌های مرکب بخشی از فصل مشترک صرف و معنی شناسی مورد مطالعه قرارگیرد. چارچوب نظری این پژوهش کروز^۱ ۱۹۸۶ است. ساختار مقاله به شرح زیر است: بخش اول مقدمه و در بخش دوم به طرح برخی از مباحث نظری پرداخته می‌شود. در بخش سوم، پیشینه‌ی تحقیق ارائه می‌گردد. بخش چهارم به شفافیت و تیرگی معنایی در واژگان مرکب می‌پردازد. بخش پنجم نیز به جمع بندی و نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

۱. ملاحظات نظری

۱-۲ واژه‌ی مرکب: واژه‌ها در زبان فارسی در دو طبقه‌ی واژه‌های بسیط و غیربسیط قابل بررسی‌اند. واژه‌های بسیط فقط از یک تکواژ قاموسی یا دستوری تشکیل می‌شوند. واژه‌ی غیربسیط بیش از یک تکواژ دارد. واژه‌ی غیربسیط در سه طبقه‌ی مشتق، مرکب و مشتق-مرکب قابل بررسی‌اند. واژه‌ی مرکب از دو یا چند تکواژ قاموسی پدید می‌آید و حداقل شامل دو پایه است که هر دو واژه‌اند یا این که ریشه‌ی تکواژ محسوب می‌شوند (کاتامبا^۲، ۱۹۹۳: ۵۴۹). نمونه‌هایی چون «کتابخانه»، «خوش‌سخن»، «شیردل» واژه‌های مرکب قلمداد می‌شوند. میان اجزاء واژه‌ی مرکب غالباً رابطه‌ی نحوی وجود دارد. این دسته از واژه‌ها از یک ساختار جمله‌ای زیربنایی برخوردارند که اجزاء این جمله‌ی زیربنایی در نتیجه‌ی افزایش و کاهش معنایی دچار حذف شده، برخی از میان رفته و برخی دیگر برجای مانده‌اند. هسته‌ی نحوی درون ترکیب می‌تواند نقش‌های متفاوتی داشته باشد که بسته به این نوع ترکیب مشخص می‌شود کلمه‌های مرکب واژگانی در انواع نهادی، مفعولی، متممی، قیدی، بدلی، وصفی، اضافی و عطفی قابل طبقه‌بندی‌اند نمونه‌های (۱) و (۲) کلمه‌های مرکب واژگانی محسوب می‌شوند.

۱. دل خواه ← دل آن را می‌خواهد (نهادی)

۲. گل فروش ← آن که گل می‌فروشد (مفعولی)

در این جا به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که فرآیند دخیل در حذف عناصر از این جمله‌های زیربنایی و انتقال معنی حذف شده به واحدهای باقی مانده فرآیند معنایی فعالی محسوب می‌شود که افزایش و کاهش معنایی نامیده می‌شود.

۲-۲ شفافیت و تیرگی معنایی، مقصود از واژه‌های شفاف آن دسته از کلمه‌ها است که از روی صدا یا ساخت آنها می‌توان به معنی‌شان پی‌برد یا معنی آنها را حدس زد و به عبارتی بین صدا یا ساخت آنها با معنی‌شان رابطه‌ای وجود داشته باشد مانند: «چک‌چک» و «خودنویس». واژه‌های تیره آنهایی است که معنی آنها از ظاهرشان پیدا نیست مانند کاغذ، صندلی. تعاریف مختلفی از زبان‌شناسان پیرامون شفافیت و تیرگی معنایی مطرح شده است که در بخش پیشینه به آنها خواهیم پرداخت.

۲-۳ سازه‌ی معنایی: آن واحد سازنده‌ی جمله است که دارای معنایی است که با معنی سازه‌های دیگر ترکیب می‌شود و معنی کل جمله را نشان می‌دهد. و به سازه‌های معنایی که قابل تقسیم به سازه‌های معنایی ابتدایی‌تر نباشد کوچک‌ترین سازه‌ی معنایی می‌گویند. به عنوان مثال در جمله‌ی «این کتاب را از مغازه خریدم»، «از مغازه» یک سازه‌ی معنایی است ولی کوچکترین سازه‌ی معنایی نیست چرا که به سازه‌های معنایی کوچک‌تر «از» و «مغازه» قابل تقسیم است. به «از» و «مغازه» که به سازه‌های معنایی کوچکتر قابل تقسیم نیستند، کوچکترین سازه‌ی معنایی گویند (کروز: ۱۹۸۶: ۲۵). سازه‌ی معنایی به مجموعه‌ی صورت و معنا گفته می‌شود و صرفاً برای اشاره به معنی به کار نمی‌رود، به عبارتی صورت معنی‌داری است که نقش دستوری معینی دارد. هم‌چنین باید توجه کرد که آن قسمت از جمله سازه‌ی معنایی است که نقش معنایی آن در دو جمله همانی باشد که در جمله‌های دیگر می‌تواند باشد، به عبارت دیگر، از بافتی به بافت دیگر معنی ثابتی داشته باشد (همان: ۲۵). برای مثال «کتاب» در جمله‌های (۳) و (۴)

۳- کتاب روی میز است.

۴- کتاب را خواندم.

جهت تعیین سازه‌ی معنایی تنها نکته‌ی بالا کافی نیست، برای مثال به جملات (۵)

و (۶) توجه کنید.

۵- این تخته‌سیاه را تازه خریده‌ام.

۶- این تخته‌(ی) سیاه را تازه خریده‌ام.

در مثال (۵) اگرچه سیاهی با تخته سیاه بی ارتباط نیست، اما سازه‌ی معنایی به شمار نمی‌آید چراکه هر تخته سیاهی لزوماً سیاه نیست. در این جمله معنای سیاه و تخته با هم جمع شده‌اند تا معنی تخته سیاه را بسازند، به عبارتی در این جمله «تخته سیاه» کوچکترین سازه‌ی معنایی تلقی می‌شود. از سوی دیگر در جمله‌ی (۶) «سیاه» یک سازه‌ی معنایی به شمار می‌آید. (همان: ۲۶).

۲-۴ برچسب معنایی (semantic tallies): در واژه‌های cranberry, gooseberry, bilberry, raspberry, نه berry، هیچ کدام از دو جزء ترکیب، سازه‌ی معنایی نیست. در این کلمات -cran-, -bill-, -goose-, -rasp- هیچ نوع معنایی ندارند و صرفاً نقش تمایزدهنده دارند و برابر است با برچسب‌های شماره‌ای یا عددی. برای مثال (نوع C/ نوع B/ نوع A) berry، به عبارت دیگر این کلمات نوع یک مقوله را نشان می‌دهند که به آنها برچسب‌های معنایی گفته می‌شود. جزء دوم «berry» که مقوله را نشان می‌دهد مقوله‌نمای معنایی (semantic categorizers) گفته می‌شود، این دو با هم کوچک ترین سازه‌ی معنایی را می‌سازند.

برچسب خالص (pure tallies): برچسب‌های معنایی که ارتباط معنایی قابل ملاحظه‌ای با عناصر دیگر زبان را ندارند گفته می‌شود، مثل -cran-، -bill- در cranberry و bilberry. برچسب ناخالص (impure tallies): به برچسب‌های معنایی که ارتباط معنایی قابل ملاحظه‌ای را با عناصر معنی‌دار عادی زبان دارند، بدون اینکه خودشان سازه‌ی معنایی باشند، گفته می‌شود. برای مثال «سیاه» در «تخته سیاه» و «red» در «red wine» شاخص معنایی (semantic indicators): برچسب‌های ناخالص را که به همین صورت در بافت‌های دیگر می‌توانند به عنوان سازه‌ی معنایی عمل کنند، اما در این جا سازه‌ی معنایی نیستند تحت عنوان کلی شاخص معنایی قرار می‌گیرند. برای مثال «red wine» نوعی شراب است، اما «red dress» نوعی لباس نیست.

شاخص کامل (full indicators): به عناصری که مثل «black» در «blackbird» تمام معنای سازه‌ی عادی خود را دارند شاخص کامل و به آنهایی که تمام معنای سازه‌ی عادی خود را ندارند مثل house در greenhouse که دیگر خانه نیست، بلکه مانند خانه، یک ساختمان است و «سیاه» در «تخته سیاه» که دیگر سیاه نیست، بلکه مانند رنگ سیاه، تیره است شاخص جزئی (partial indicators) اطلاق می‌شود (همان: ۳۴).

۲-۵ مفهوم اولیه: بی‌نشان‌ترین مفهوم یک واژه را مفهوم اولیه‌ی آن واژه می‌توان در نظر گرفت، زیرا افزایش معنایی در هر واژه سبب نشان‌داری آن واژه خواهد شد (صفوی ۱۳۷۹: ۲۵۰). به عنوان مثال «کلاه» در واژه‌ی «کلاه‌دوز» در مفهوم اولیه‌ی خود به کار می‌رود، در حالی که در «کلاه‌بردار» چنین نیست. به عبارت دیگر، همنشینی معنایی «کلاه» و «دوز» در واژه‌ی «کلاه‌دوز» این امکان را فراهم تا «کلاه» و «دوز» [=بن مضارع «دوختن»] در بی‌نشان‌ترین مفهوم خود به کار روند، در حالی که همنشینی معنایی «کلاه» و «بردار» [=بن مضارع «برداشتن»] چنین امکانی را میسر نمی‌سازد. (همان: ۲۵۶)

۲- پیشینه‌ی تحقیق

در این بخش به تاریخچه‌ی مطالعاتی که در زمینه‌ی شفافیت و تیرگی معنایی انجام پذیرفته اشاره می‌کنیم. اولمان براساس دیدگاه طبیعت‌گرایان و قراردادیان معتقد است که هیچ زبانی کاملاً شفاف یا تیره نیست بلکه هر زبانی می‌تواند حاوی واژه‌های قراردادی و انگیزته باشد. وی معتقد است انگیزش «motivation» به سه طریق در زبان روی می‌دهد ۱- انگیزش آوایی، ۲- انگیزش صرفی و ۳- انگیزش معنایی. انگیزش آوایی در نام‌آواها وجود دارد و دال را به لحاظ صورت آوایی‌اش در پیوند احتمالی با مدلول خود قرار می‌دهد. برای مثال در فارسی واژه‌های «جیک جیک» و «دنگ دنگ» از این دسته‌اند (صفوی ۱۳۷۹: ۲۵۲). انگیزش صرفی که می‌توان از حاصل جمع مفهوم تکواژها به مفهوم واژه‌ی مرکب دست یافت، به عنوان مثال با دانستن مفهوم «نمک» و «پاش» می‌توان به مفهوم واژه‌ی «نمک‌پاش» پی برد (همان: ۲۵۴). انگیزش معنایی که به لحاظ شباهت معنایی باعث درک ترکیب استعاری می‌شود (همان: ۲۵۴) مثلاً با دانستن مفهوم «شمع» که به دلیل مشابهت این مدلول جدید با مدلول قدیمی، کاربرد استعاری یافته است به مفهوم «شمع اتومبیل» پی برد (افراشی ۱۳۷۸: ۳۷).

به نظر کروز (۱۹۸۶: ۳۷) آن عبارتی از نظر معنایی شفاف و غیراصطلاحی است که قابل تقسیم به سازه‌های معنایی باشد همان طور که ملاحظه می‌شود، وی مفهوم شفاف را معادل غیراصطلاحی می‌داند و اصطلاح را واحد واژگانی تیره می‌نامد. وی هم چنین معتقد است عبارتی که از نظر معنایی غیرشفاف است، تیره خوانده می‌شود. کروز مفهوم درجات تیرگی را مطرح کرده و به نظر وی شفافیت انتهای پیوستاری از درجات تیرگی است، همان گونه که

پاکی نقطه‌ی مقابل و انتهای درجاتی از کثیفی است (همان: ۳۹). وی برای تعیین درجه‌ی تیرگی در این پیوستار معتقد است که آیا سازه‌های تشکیل دهنده‌ی عنصر غیربسیط، شاخص کامل هستند یا شاخص جزئی و یا اصلاً شاخص نیستند. برای مثال «blackbird» که دو شاخص کامل دارد، شفاف‌تر از «ladybird» که فقط یک شاخص جزئی «-bird» دارد که آن نیز به نوبه‌ی خود شفاف‌تر از «red herring» است که اصلاً شاخص ندارد (همان: ۳۹). کروزر معتقد است تمام توالی‌های تیره، کوچک‌ترین واحدهای واژگانی به حساب می‌آیند و در نتیجه، بهتر است در یک فرهنگ لغت مناسب به صورت مدخل‌های جداگانه فهرست شوند.

باطنی (۱۳۷۰) سه انگیزشی را که اولمان مطرح کرده است، را در زبان فارسی ارایه می‌دهد وی در انگیزش آوایی، نام آواها را مطرح می‌کند که به نظر وی واژه‌هایی هستند که تلفظ آنها تقلیدی از صدای مدلولشان است. مانند «شرشر» و یا «ونگ ونگ» که واکه‌ی /o/ در میان دو هجا قرار می‌گیرد (باطنی؛ ۱۳۷۰: ۱۲۰-۱۱۹) یا واژه‌های «خپل»، «تپل»، «کپل» که به لحاظ احساسی شاید بتوان فرض کرد که همخوان /p/ می‌تواند القاکننده‌ی مشخصه‌ی چاقی باشد (همان: ۱۲۱) وی سپس انگیزش صرفی را این گونه مطرح می‌کند که در برخی واژه‌ها، صورت صرفی یا اشتقاقی تا حدی می‌بین معنی است (همان: ۱۲۶) به بیان دیگر وقتی قاعده‌ی اشتقاق آموخته شده باشد و معنی اجزای سازنده نیز روشن باشد معنی صورت‌هایی که بدست می‌آید قابل پیش‌بینی خواهد بود و به این اعتبار کلماتی را که دارای اینگونه ساختی هستند می‌توان شفاف نامید. وی به عنوان مثال واژه‌ی «فروشنده» را مثال زده و می‌گوید کسی که برای اولین بار در زبان فارسی با این واژه روبه‌رو شود و از پیش معنی «فروش» و نقش دستوری پسوند «-نده» را بداند با قطعیت می‌تواند معنی «فروشنده» را حدس بزند. باطنی معتقد است که انگیزش ساختی امری نسبی است، زیرا کلماتی که از نظر ساختی شفاف هستند در آخرین تحلیل به عناصر تیره ختم می‌شوند. وی انگیزش معنایی را انواع کاربردهای مجازی واژه‌ها می‌داند (همان: ۱۳۱). به بیان دیگر انگیزش معنایی در آن دسته از کلمات وجود دارد که ارتباط معنایی آنها با کلمات دیگر به روشن شدن معنی آنها کمک می‌کند و به عقیده وی یکی از کاربردهای مجازی زبان که به انگیزش معنایی می‌انجامد استعاره است، مثلاً در ترکیب «بال هواپیما»، «شمع اتومبیل»، «تاج خروس»

کلمات «بال»، «شمع»، «تاج» به صورت استعاری به کار رفته‌اند و استعاره‌ی آنها برپایه‌ی تشابه این مفاهیم تازه با مفاهیم اصل این کلمات قرار گرفته است.

افراشی (۱۳۸۱) سعی دارد ملاکی معنی‌شناختی برای شفافیت و تیرگی معنایی در سطح واژگان مرکب بدست دهد. وی شفافیت را اصطلاحی می‌داند که در شماری از حوزه‌های مطالعات زبانی برای ارجاع به تحلیلی به کار می‌رود که حقایق را مستقیماً و به روشنی ارائه کند. و در این خصوص دیدگاه بائر را مطرح می‌کند. بائر (۱۹۹۹:۱۹) معتقد است در صرف، هر واژه در صورتی شفاف در نظر گرفته می‌شود که به روشنی قابل تجزیه به تکواژهای سازنده‌اش باشد و دانسته‌های ما درباره‌ی تکواژهای حاضر برای تفسیر معنی واژه در بافت کفایت کند. افراشی واژه‌هایی چون قانونمند، گل‌فروشی، باهنر، درس‌خوان و ... را نمونه‌ای از شفافیت صرفی ذکر می‌کند که اجزای آنها به روشنی قابل تفکیک و درک است ولی واژه‌ی «وخیم» درمقابل «بدخیم» را تیره می‌خواند. وی سپس به نقل از بائر (۱۹۹۶) می‌گوید تمام صورت‌های قابل تجزیه الزاماً شفاف نیستند و به این ترتیب نمی‌توان تجزیه‌پذیری را با شفافیت یکسان دانست. وی به عنوان نمونه واژه‌ی «چرب‌زبان» را مثال می‌زند. در این واژه اگر چه می‌توان آن را به اجزای سازنده‌اش تجزیه کرد، ولی نمی‌توان معنی این واژه را با توجه به معنی «چرب» و «زبان» دریافت. افراشی سپس سه انگیزش آوایی، صرفی و معنایی اولمان را توضیح می‌دهد. وی رویکردی معنایی به شفافیت و تیرگی واژه‌های مرکب دارد و از ابزار معنی ارجاعی (referential meaning)، همان‌گونه که کریستال آن را رابطه‌ی میان یک واحد زبانی (به ویژه واژه) و واقعیات غیرزبانی که بر آنها دلالت می‌کند، می‌داند. وی سپس پیوستار شفافیت و تیرگی معنایی در واژه‌های مرکب را بر اساس وضعیت معنی ارجاعی اجزای تشکیل دهنده‌ی واژه ارائه می‌دهد، به گونه‌ای که کاربرد ارجاعی محض واحدها در ترکیب، نهایت شفافیت و عدم کاربرد ارجاعی واحدها در ترکیب، نهایت تیرگی را بدست می‌دهد (همان: ۶۸). وی در بررسی واژگان مرکب به لحاظ شفافیت و تیرگی معنایی به ۵ درجه‌ی شفافیت معنایی قائل است و واژگان مرکب را در درجات ۲، ۰، ۱، ۱-، ۲- درجه‌بندی می‌کند که ۲ نهایت شفافیت و ۲- نهایت تیرگی است. وی به عنوان مثال به ترتیب واژه‌های پارچه‌فروش، وزنه‌بردار، سرزنده، دوچرخه‌سوار، و کلاه‌بردار را در این جایگاه‌ها قرار می‌دهد. وی سپس، پیوستار «شفاف-تیره» را شاخصی برای مفهوم درون‌مرکز (endocentric) و

برون‌مرکز (exocentric) می‌داند و بعد از ارائه‌ی تعریفی از واژه‌های درون‌مرکز و برون‌مرکز، رابطه‌ی بین آنها را با پیوستار شفاف-تیره چنین بیان می‌کند که اگر در یک ترکیب واژگانی، هسته‌ی ترکیب نحوی در معنی ارجاعی به کار رفته باشد، ترکیب درون‌مرکز می‌شود و چنانچه هسته‌ی نحوی ترکیب در معنی ارجاعی به کار نرفته باشد، ترکیب برون‌مرکز خواهد بود. پس هر چه به سمت شفافیت نزدیک شویم، امکان ظهور ترکیبات درون‌مرکز بیشتر می‌شود و بالعکس. وی در ادامه معیار دیگری برای تمایز شفافیت و تیرگی ارائه می‌دهد، به این صورت که اگر قاعده‌مندی در ساخت واژه مطرح باشد، شفافیت نیز امکان وقوع می‌یابد و حاصل کار به لحاظ زبانی شفاف می‌گردد و از سوی دیگر هرچه بر تعداد قواعد افزوده گردد تا ساخت واژه توجیه شود، احتمالاً پیچیدگی بیشتر و شفافیت کمتر می‌شود و فرایند به سمت تیرگی پیش می‌رود، به گونه‌ای که پذیرش ساخت‌های تیره از سوی جامعه‌ی زبانی بر حسب توافق عام خواهد بود، زیرا یا فرایند تولید زبانی بی قاعده است یا این‌که به علت کثرت تعداد قواعد، دنبال کردن تشخیص آنها مشکل خواهد شد (همان: ۷۰-۷۲)

صفوی (۷۹) ابتدا شفافیت را در معنی کلی آن، همان گونه که افراشی مطرح کرده است، تعریف می‌کند و سپس در معنی‌شناسی، شفافیت را زمانی مطرح می‌کند که بتوان از طریق دال، پی به مدلول برد، بدون آن که رابطه‌ی میان این دال و مدلول از پیش شناخته شده باشد (صفوی، ۱۳۷۹: ۲۵۳). وی در این مورد دو دال «میز» و «دنگ دنگ» را با هم مقایسه می‌کند و معتقد است اهل زبان برای درک مدلول «میز» از طریق دال «میز» باید این نشانه را از قبل بشناسد و آن را در نظام زبان خود داشته باشد؛ اما در مورد واژه‌ی «دنگ‌دنگ» چنین می‌نماید که میان دال «دنگ دنگ» و مدلول آن نوعی انگیزش وجود دارد (همان: ۲۵۴). این همان مسأله‌ی انگیزش آوایی و نام‌آواها است.

به نظر وی واژه‌های بسیط، یعنی واژه‌هایی که از یک تکواژ تشکیل شده‌اند، به دلیل ماهیت اختیاری نشانه‌های زبان تیره به حساب می‌آیند، یعنی هیچ انگیزشی سبب نمی‌شود تا اگر ندانیم مثلاً «کلید» چیست، از دال «کلید» پی به مدلول آن ببریم (همان: ۲۵۴). البته در این مورد توضیح می‌دهد که شاید بتوان واژه‌هایی نظیر «بمب» یا «بوق» را نسبت به مثلاً «کلاه» یا «جوراب» شفاف‌تر دانست (همان: ۲۵۴). بنابراین، به نظر می‌رسد شفافیت و تیرگی در محدوده‌ی واحدهایی قابل بحث باشد که از بیش از یک تکواژ تشکیل شده‌اند. در چنین شرایطی، حوزه‌ی بررسی به واژه‌هایی غیربسیط و جمله محدود خواهد شد.

وی سپس واحدی را به لحاظ معنایی شفاف می‌داند که حاصل جمع مفهوم تشکیل دهنده‌اش، مفهوم آن واحد را به ذهن متبادر سازد و مانند افزایش شفافیت و تیرگی معنایی را روی پیوستاری از نهایت شفافیت تا نهایت تیرگی قابل تبیین می‌داند (همان: ۲۵۵). وی واژه‌های «پارچه‌فروش»، «طلافروش»، «فخرفروش»، «عشوه‌فروش» را مورد بررسی قرار می‌دهد و آنها را به ترتیب در پیوستار در درجه‌ی ۱ تا ۴ قرار می‌دهد که ۱ نهایت شفافیت و ۴ نهایت تیرگی است. زیرا با دانستن مفهوم «پارچه» و «فروش» می‌توان به مفهوم دقیق «پارچه‌فروش» دست یافت، اما «طلافروش» تنها تکه‌های طلا را نمی‌فروشد و «فروش» در «فخرفروش» متفاوت از مفهوم «فروش» در «طلافروش» است اما با دانستن مفهوم «فخر» می‌توان مفهوم بخشی از «فخرفروش» را دریافت درحالی که «عشوه‌فروش» به لحاظ معنایی کاملاً تیره است، زیرا با دانستن مفهوم «عشوه» و «فروش» نمی‌توان به مفهوم آن دست یافت (همان: ۲۵۵) صفوی در ادامه مسالهی شفافیت و تیرگی معنایی را در سطح جمله مطرح می‌کند که اگر حاصل جمع مفهوم واژه‌های تشکیل دهنده‌ی یک جمله، مفهوم آن جمله را به ذهن متبادر سازند، جمله‌ی مذکور شفاف و در غیر این صورت، تیره تلقی خواهد شد (همان: ۲۵۵).

۷- کتاب بهش دادم.

۸- وعده‌ی سرخرمنش دادم.

وی توضیح می‌دهد که مفهوم جمله‌ی (۸) را برخلاف نمونه‌ی (۷) نمی‌توان با کنار هم قرار دادن معنی تک تک تکواژها تشخیص داد (همان: ۱۴۳). در چنین شرایطی، جمله‌ای نظیر (۸) به لحاظ معنایی تیره محسوب می‌شود. معمولاً جملات اصطلاحی در هر زبانی به لحاظ معنایی تیره‌اند و اهل زبان، آنها را هم چون واژه‌های بسیط می‌دانند (همان: ۲۵۶). وی معتقد است که واحدهای زبانی، خواه در سطح جمله و خواه در سطح واژه، بر حسب توافق عام کاربرد می‌یابند و در نتیجه، عملکردی محدودتر از واژه‌های شفاف دارند. برای نمونه «چوب دو سر طلا شدن» به صورت «چوب‌های دوسر طلا»، «او را چوب دوسر طلا کردم»، «چوبی دوسر طلا شد» و نظایر آن کاربرد نمی‌یابد. (همان: ۲۵۶). صفوی معتقد است شفافیت و تیرگی معنایی به نوع همنشینی معنایی عناصر سازنده‌ی واژه‌های غیربسیط و جملات مربوط است. در واژه‌ای مانند «آب‌پاش»، «آب» و «پاش» پس از همنشینی با یکدیگر در

مفهوم اولیه‌ی خود باقی می‌ماند، درحالی‌که «آب» به هنگام همنشینی با «نبات» برای ساختن واژه‌ی «آب‌نبات» در مفهوم اولیه‌ی خود باقی نمی‌ماند. (همان: ۲۵۶)

اما غفاری (۱۳۸۲) همان طور که در پی خواهد آمد معتقد است آن چه را صفوی تحت عنوان شفافیت و تیرگی در سطح جمله ذکر نموده است، باید در سطح اصطلاح ذکر کرد، زیرا یک اصطلاح ممکن است جمله نباشد، همان گونه که ملاحظه می‌شود در جمله‌ی (۴) که صفوی ذکر میکند، خود جمله اصطلاح نیست، بلکه عبارت «وعده‌ی سرخرمن» اصطلاح محسوب می‌شود.

غفاری (۱۳۸۲) معتقد است هرچند ممکن است یک اصطلاح به صورت جمله باشد، اما این امر موجب نمی‌شود که آن را جزء مقوله‌ی شفافیت و تیرگی معنایی در سطح جمله بدانیم. به عقیده‌ی وی، شفافیت و تیرگی در سطح جمله نیز وجود دارد، اما زمانی مطرح است که معنی اصطلاحی نداشته باشد و در این صورت، یا جمله دارای ابهام است یا در حوزه‌ی کاربردشناسی قابل طرح می‌باشد. اگرچه وی بر این موضوع واقف است که ممکن است عبارتی از نظر کاربردی و در حوزه‌ی کاربردشناسی، از شفافیت و به ویژه تیرگی برخوردار باشد. غفاری (۱۳۸۲) در مقاله‌ی خود از مفاهیم شاخص کامل و شاخص جزئی که کروز مطرح کرده است برای نشان دادن میزان شفافیت و تیرگی معنایی در واحدهای واژگانی بهره جسته است. و با توجه به این معیار به ۶ درجه‌ی شفافیت معنایی قائل است. وی نمونه‌های «پارچه‌فروش»، «طلافروش»، «چایخانه»، «آدم‌فروش»، «خاک‌انداز» و «عشوه‌فروش» را با توجه به معیار شاخص طبقه‌بندی می‌کند و آنها را به ترتیب از درجه‌ی ۵ که نهایت شفافیت است تا درجه ۰ که نهایت تیرگی است طبقه‌بندی می‌کند. در «پارچه‌فروش» هر دو تکواژ قاموسی «پارچه» و «فروش» شاخص کامل به حساب می‌آیند. بنابراین در نهایت شفافیت و در پیوستار در جایگاه (۵) قرار می‌گیرند. در واژه‌های مرکب «طلافروش»، «طلا» شاخص جزئی و «فروش» شاخص کامل به حساب می‌آید و در جایگاه (۴) از شفافیت معنایی قرار دارد. در «آدم‌فروش»؛ «آدم» شاخص کامل و «فروش» شاخص به حساب نمی‌آید (به عنوان کسی که آدم‌ها را لو می‌دهد) و در جایگاه (۲) قرار می‌گیرد. در «عشوه‌فروش» به معنی «ریاکار»، نه «عشوه» و نه «فروش» شاخص به حساب نمی‌آیند. بنابراین در نهایت تیرگی معنایی (جایگاه صفر) قرار دارد. در جایگاه (۳) پیوستار، وی «چایخانه» را قرا داده زیرا هم «چای» و هم «خانه» شاخص جزئی به حساب می‌آیند. و در

جایگاه (۱) «خاک‌انداز» را قرار داده که در آن «خاک» شاخص جزیی و انداز شاخص به حساب نمی‌آید.

میرعمادی و مجیدی (۱۳۸۶) در مقاله‌ی خود تحت عنوان «تحلیل معنایی واژگان مرکب مفعولی در زبان فارسی» پس از تعریف واژه‌ی مرکب به منظور بررسی معنایی واژه‌های مرکب مفعولی، با استفاده از دیدگاه اولمان، به برخی مفاهیم معنی‌شناختی از جمله مفهوم اولیه، همنشینی معنایی و چند معنایی اشاره می‌کنند. مفهوم اولیه یعنی آنچه معنی تقابل دهنده‌ی یک مدخل واژگانی در فرهنگ لغت نامیده می‌شود. برای این منظور، با تشخیص مفهوم اولیه می‌توان مفهوم مورد نظر اهل زبان را در نظر گرفت، در چنین شرایطی بی‌نشان‌ترین مفهوم یک واژه، مفهوم اولیه‌ی آن واژه خواهد بود زیرا افزایش معنی در هر واژه سبب نشان‌داری آن واژه خواهد شد (صفوی، ۱۳۷۳).

میرعمادی و مجیدی (همان) به منظور درک بهتر این مسأله به مفهوم شفافیت و تیرگی اشاره می‌کنند و مقصود از واژه‌های شفاف را آن دسته از واژه‌ها می‌دانند که از روی صدا یا ساخت آن بتوان به معنی آنها پی‌برد یا معنی آنها را حدس زد و برعکس واژه‌های تیره به آن دسته از واژه‌ها گفته می‌شود که تلفظ یا ساخت آنها ردی برای شناخت معنی آنها به دست ندهد. آنها واژه‌ی «کتاب‌فروش» را مثال می‌زنند که در آن هر دو واحد زبانی در معنی اولیه‌ی خود بکار رفته‌اند و واژه‌ی مرکب از شفافیت معنایی برخوردار است و در مثالی دیگر واژه‌ی «وطن‌فروش» است که سازه‌ی «وطن» در معنی اولیه و بی‌نشان خود به کار رفته در حالی که سازه‌ی «فروش» تحت فرآیند افزایش و کاهش معنایی قرار گرفته است و به لحاظ معنایی نشاندار است. واژه‌ی مذکور در حد فاصل نهایت شفافیت و نهایت تیرگی قرار می‌گیرد و در مثال «فخر‌فروش» هر دو واحد زبانی معنی اولیه‌ی خود را از دست داده‌اند و واژه‌ی مرکب به سوی تیرگی حرکت خواهد کرد و از شفافیت معنایی آن کاسته خواهد شد و به نهایت تیرگی می‌رسد.

سجادی (۱۳۷۹) در رساله‌ی خود تحت عنوان شفافیت و تیرگی معنایی در واژگان مرکب فارسی، این واژگان را از دیدگاه معنی‌شناسی بررسی می‌کند. وی در این رساله سعی می‌کند این واژه‌ها را از نظر روابط معنایی حاکم بر آنها با در نظر گرفتن ساختارشان مورد بررسی قرار دهد. به عبارتی بر آن است تا با دستیابی به معیارهایی و به کارگیری آنها بتواند معنی ترکیب را پیش‌بینی کند و همچنین روابط پنهانی اجزای تشکیل دهنده‌ی ترکیب را در

جایی که باعث شفافیت و در جای دیگر باعث تیرگی معنی آن می‌شود بررسی کند. وی در ارزیابی این مبحث از عواملی چون داشتن و نداشتن هسته و نقش آن در شفافیت و یا تیرگی ترکیب، مولفه‌های معنایی، پاره‌ای از ویژگیهای ساختاری و نحوی و ارجاعی بودن و یا ارجاعی نبودن عناصر تشکیل دهنده‌ی آن بهره می‌گیرد. وی در این رساله حدود ۵۰۰ ترکیب از ۳۰ واژه را انتخاب می‌کند و مقوله‌ی اجزای ترکیب را نیز مشخص می‌کند و بر این اساس جدولهایی ۵ ستونی تهیه کرده و ترکیبات حاصل از (۱) صفت + اسم (۲) اسم + صفت (۳) اسم + اسم (۴) قید + اسم (۵) قید + بن فعل (۶) اسم + بن فعل (۷) صفت + بن فعل را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد که نتایج حاصل از این جستجو به قرار ذیل است:

- چنان که یکی از اجزای ترکیب در تقابل مدرج یا مکمل یا صوری قرار گیرد، باعث شفافیت معنایی ترکیب می‌شود که به ترتیب در «بزرگ‌مرد»، «زنده‌یاد» و «پاک‌دامن» دیده می‌شود.
- چنان که یکی از اجزای ترکیب با اجزای ترکیبات دیگر متعلق به یک حوزه‌ی معنایی باشد در شفافیت معنایی موثر است؛ برای مثال رنگهای سفید، سیاه و سرخ در ترکیبات «سفیدبخت»، «سرخک» و «سیاه‌کار».
- چنان که یکی از اجزای ترکیب در تباین معنایی قرار گیرد باعث شفافیت معنایی می‌شود؛ برای مثال در «گردباد» صفت «گرد» در مقابل با اشکال دیگر قرار می‌گیرد (مربع، سه‌گوش).
- نداشتن هسته و برون‌مرکز بودن دلیلی بر تیرگی نیست مانند «قدبلند» و «پاه‌برهنه» که شفافند.
- ترکیباتی که درون‌مرکزند، معنی شفاف دارند و وجود هسته در آنها بر کل واژه شمول معنایی دارد.
- ترکیبات برون‌مرکز ممکن است شفاف یا تیره باشند، مثلاً ترکیب «جهان‌وطن» شفاف و «آبرو» تیره است. نبود هسته را نمی‌توان دلیلی بر تیره بودن معنی واژه دانست.
- در شفافیت و تیرگی معنایی ترکیب ارتباطات پنهانی اجزاء و ویژگیها و مؤلفه‌های معنایی اجزای شرکت کننده در ترکیب نیز دخالت دارند.
- نقش‌های نحوی اجزاء ترکیب در شفافیت و تیرگی آن مؤثر نیست.
- صفات شمارشی باعث شفافیت ترکیب می‌شود.

بودن یا نبودن هسته تأثیری در شفافیت معنایی ترکیب ندارد.

۴- تجزیه و تحلیل داده‌ها

معنی واژه‌ی مرکب و چگونگی ارتباط معنایی بین اجزای آن یکی از عمده‌ترین مباحثی است که در ترکیب مطرح می‌شود. بخشی از معنی ترکیبات مربوط به ساختار نحوی است که با ارائه جملات زیرساختی برای آنها معنی ترکیب تا حدی روشن می‌شود، البته باید در نظر داشت که معنی واژه‌ی مرکب، تنها با روشن شدن ارتباط نحوی بین اجزاء مشخص نمی‌شود و وجود عناصر معنی‌دار تشکیل دهنده‌ی ترکیب نیز معنی روشنی به آن نمی‌بخشند. آن چه که نگارندگان در این پژوهش در پی آن هستند، دست‌یابی به معیارهایی است که با به‌کارگیری آن بتوان معنی ترکیب را پیش‌بینی کرد. هم‌چنین قصد بر این است که روابط پنهانی اجزاء تشکیل دهنده‌ی ترکیب را نیز که در جایی باعث شفافیت و در جایی دیگر سبب تیرگی معنای آن می‌گردند، مورد بررسی قرار گیرد. در ارزیابی این مبحث از عواملی چون رابطه‌ی نحوی بین دو جزء ترکیب، مستقل یا عدم مستقل بودن هسته‌ی ترکیب، بسامد هسته و وابسته، ارجاعی بودن یا ارجاعی نبودن، معیار شاخص و معنای کلی ترکیب (معنای مجازی یا حقیقی) بهره گرفته شده است.

در بحث تجزیه و تحلیل، کلمه‌های مرکب حاصل از عنصر غیرفعلی + ستاک حال را مورد بررسی قرار داده‌ایم. این دسته از واژه‌ها در سه گروه قید + بن فعل، صفت + بن فعل و اسم + بن فعل جای می‌گیرند. در فارسی تمام ترکیبات فعل برون‌مرکز محسوب می‌شوند و هسته‌ی آنها در بیرون از ترکیب یعنی در جمله‌ی زیرساخت‌شان دیده می‌شود مثلاً هسته‌ی ترکیب «بادنما» را باید در جمله‌ی معادل نحوی اش (وسیله‌ای که جهت باد را نشان می‌دهد) جست جو کرد. نخست به مقوله‌ی قید + بن فعل پرداخته می‌شود. به منظور بررسی این مقولات از لحاظ شفافیت و تیرگی معنایی واژه‌های مرکب «تندرو»، «آرام‌پز»، «روکش»، «درون‌گرا»، «کم فروش»، «زودرنج»، «شب‌تاب»، «دوربین»، «روزآمد»، «پیش‌خرید»، را به عنوان مثال مورد بررسی قرار گرفت.

در این ترکیبات هر دو جزء ترکیب در مفهوم اولیه‌ی خود یعنی شاخص کامل به کار رفته است و از لحاظ رابطه‌ی نحوی جزء X در این ترکیب‌ها در جمله‌ی زیرساختی جایگاه‌های گوناگونی را اشغال می‌کند.

در ترکیبات حاصل از قید + بن فعل، به طور کلی جزء X و Y در این ترکیبات در معنی اصلی‌اش به کار رفته، هرچند که نقش نحوی متفاوتی دارد و همین باعث شفافیت معنایی ترکیب می‌شود؛ اما در درجه‌بندی این ترکیبات از لحاظ شفافیت و تیرگی معنایی با توجه به معیارهای ذکر شده درجاتی وجود دارد و می‌توان پیوستار زیر را برای آنها رسم کرد.

۰	۱	۲	۳	۴
دوربین	شب تاب روز آمد	کم فروش زودرنج پیش‌خرید	آرام‌پز روکش درون‌گرا	تندرو

در جایگاه صفر، واژه‌ی «دوربین» قرار دارد (آنچه که دور را می‌بیند)، هسته و وابسته شاخص کامل یعنی در معنی اصلی یا مفهوم اولیه خود به کار رفته‌اند. از لحاظ رابطه‌ی نحوی، جزء غیرفعلی یعنی وابسته، مفعول جزء فعلی است بنابراین نمونه‌ی اعلاء است (مفعول مستقیم، فاعل، مفعول غیرمستقیم). از لحاظ ارجاعی بودن، هر دو جزء ترکیب [+ارجاعی] است. از لحاظ بسامد، هسته و وابسته بسامد بالایی دارند و از لحاظ معنا، معنای حقیقی ترکیب مدنظر است. در این ترکیب، هسته به صورت مستقل کاربرد ندارد از این رو نسبت به دیگر ترکیبات برای مثال «پارچه فروش» که «فروش» به صورت مستقل کاربرد دارد، شفافیت کمتری دارد؛ با این حال در میان این ترکیبات در نهایت شفافیت قرار می‌گیرد.

در جایگاه یک، واژه‌های «شب‌تاب» و «روزآمد» قرار دارند. در «شب‌تاب» (چیزی که در شب می‌تابد) عنصر غیرفعلی متمم دری عنصر فعلی است، بنابراین از نمونه‌ی اعلاء فاصله گرفته لذا بعد از «دوربین» آمده است. هسته و وابسته شاخص کامل یعنی در مفهوم اولیه آمده است. هر دو جزء ترکیب [+ارجاعی] است. بسامد هسته و وابسته بالا است و معنای حقیقی ترکیب مدنظر است.

در جایگاه دوم «کم‌فروش»، «زودرنج»، «پیش‌خرید»، قرار دارد. در این ترکیبات از لحاظ رابطه‌ی نحوی عنصر غیرفعلی در جایگاه قید یا افزوده قرار دارد؛ لذا از نمونه‌ی اعلاء فاصله گرفته است. هسته و وابسته شاخص کامل یعنی در مفهوم اولیه خود به کار رفته‌اند. از لحاظ ارجاعی بودن، هر دو جزء ترکیب [+ارجاعی] است و معنای حقیقی ترکیب مدنظر است. در اینجا هسته به صورت مستقل کاربرد دارد لذا در درجه‌ی قبل از «آرام‌پز»، «روکش»، و «درون‌گرا» قرار می‌گیرند.

در جایگاه سوم، «آرام‌پز»، «روکش» و «درون‌گرا» قرار دارد. از لحاظ رابطه‌ی نحوی «آرام»، «رو» و «درون» قید یا افزوده هستند. هسته به صورت مستقل کاربرد ندارد. هر دو جزء ترکیب [آرجاعی] اند و بسامد هسته و وابسته بالا است. در جایگاه چهارم واژه‌ی «تندرو» قرار دارد. اگر آن را به معنای کسی بگیریم که تند می‌دود، شفاف است و وابسته قید است و در جایگاه چهارم شفافیت معنایی قرار می‌گیرد اما اگر آن را در معنای مجازی‌اش (افراطی بودن) بگیریم، در نهایت تیرگی قرار می‌گیرد که در این صورت رابطه‌ی نحوی برقرار نیست. هسته و وابسته شاخص نیستند و هر دو جزء (آرجاعی) هستند. قیده‌های این ترکیبات در تقابل مدرج با جفت خود هستند؛ مثلاً «تند» در مقابل با «کند»، «دور» در تقابل با «نزدیک» و «دیر» با «زود» و هم چنین در «روکش» در تقابل مکمل با «زیر» قرار دارد و عامل تقابل نیز به شفافیت واژه‌ها کمک می‌کند.

جهت بررسی مقوله‌ی اسم + بن فعل از لحاظ شفافیت و تیرگی، معنایی واژه‌های مرکب «قلمرو»، «گردن‌کش»، «وطن‌فروش»، «سرشناس»، «دل‌آور»، «دست‌برد»، «زبان‌شناس»، «دست‌باف»، «بهادار»، «آب‌پاش»، «چشم‌بند»، «راه‌ساز»، «چشم‌انداز»، «بادنما»، «پارچه‌فروش»، «قلم‌تراش»، «بارکش» را به عنوان مثال مورد بررسی قرار گرفت. برای ترکیبات حاصل از اسم + بن فعل نیز می‌توان پیوستار زیر را رسم کرد که از ۰ تا ۵ درجه بندی شده است.

۰	۱	۲	۳	۴	۵
پارچه فروش	آب‌پاش بادنما	دست‌بافت بهادار	زبان‌شناس	سرشناس دل‌آور	قلمرو گردن
قلم‌تراش	چشم‌بند راه‌ساز			دست‌برد	کش وطن
	بارکش چشم‌انداز				فروش

در جایگاه صفر «پارچه‌فروش» و «قلم‌تراش» قرار دارد. هسته و وابسته شاخص کامل یعنی در مفهوم اولیه‌ی خود به کار رفته‌اند. از لحاظ رابطه‌ی نحوی، جزء وابسته مفعول مستقیم یا نمونه اعلاء جزء هسته است (کسی که پارچه را می‌فروشد، کسی که قلم را می‌تراشد). هسته‌ی ترکیب به صورت مستقل کاربرد دارد. هر دو جزء ترکیب [آرجاعی] است. بسامد هسته و وابسته بالا است و معنای حقیقی ترکیب مدنظر است که اینها همه باعث می‌شود در نهایت شفافیت قرار بگیرد. در جایگاه ۱، «آب‌پاش»، «بادنما»، «چشم‌بند»،

«راه‌ساز» قرار دارد. از لحاظ رابط‌های نحوی جزء وابسته مفعول مستقیم یا نمونه اعلای جزء هسته است. بسامد هسته و وابسته بالا است. هر دو جزء (+ارجاعی) است و معنای حقیقی ترکیب مد نظر است. در اینجا هسته به صورت مستقل کاربرد ندارد، از این رو در جایگاه دوم بعد از «پارچه‌فروش» قرار گرفته‌اند. در جایگاه ۲ «دست‌باف» (بافته شده با دست) و «بهادار» (آنچه دارای بها است) آمده است. از لحاظ رابط‌های نحوی «دست» و «بها» متمم حرف اضافه به شمار می‌آیند، از این رو از نمونه‌ی اعلای فاصله گرفته‌اند. هسته و وابسته شاخص کامل یعنی در مفهوم اولیه‌ی خود آمده است. هر دو جزء + ارجاعی‌اند. بسامد هسته و وابسته بالاست و معنای حقیقی ترکیب مدنظر است. در جایگاه ۳ «زبان‌شناس» قرار دارد از لحاظ رابط‌های نحوی جزء وابسته مفعول مستقیم یا نمونه اعلای جزء هسته است (آن کس که زبان را می‌شناسد) از لحاظ شاخص، وابسته یعنی «زبان» شاخص جزئی یعنی در معنی اصلی خود نیامده و هسته شاخص کامل. از لحاظ ارجاعی بودن، هر دو جزء (+ارجاعی) است. از لحاظ معنا، معنای مجازی ترکیب مد نظر است و هسته‌ی ترکیب به صورت مستقل کاربرد ندارد. در جایگاه ۴ «دستبرد»، «دل‌آور» و «سرشناس» قرار دارد. از لحاظ شاخص، هسته شاخص کامل و وابسته شاخص جزئی است یعنی در معنی اصلی خود نیامده است. رابط‌های نحوی وجود ندارد و هسته به صورت مستقل کاربرد ندارد. هر دو جزء (+ارجاعی) هستند و معنای مجازی ترکیب مدنظر است. در جایگاه ۵ «قلمرو»، «گردن‌کش» و «وطن‌فروش» قرار دارد. از لحاظ رابط‌های نحوی، هیچ‌گونه رابط‌های وجود ندارد. از لحاظ شاخص هسته و وابسته شاخص نیست، از لحاظ ارجاعی هر دو جزء (- ارجاعی)‌اند و معنای مجازی ترکیب مد نظر است؛ از این رو در نهایت تیرگی قرار می‌گیرد. از طرفی در «پارچه‌فروش»، فروش در تقابل با خرید قرار دارد و به بیانی پارچه‌فروش در تقابل با پارچه خریدن قرار دارد و مسئله‌ی تقابل به شفافیت معنایی ترکیب کمک می‌کند.

علاوه بر ویژگی‌های صوری باید دید چه روابط بعضاً پنهانی میان اجزای X و Y برقرار است که سبب می‌شود معنی یک ترکیب شفاف و معنی ترکیب دیگر تیره شود. در مثال‌های بالا ترکیباتی مانند، بهادار، راه‌ساز، دست‌باف، قلم‌تراش، زبان‌شناس، پارچه‌فروش و بادنما و ... شفافند. هر دو جزء این ترکیبات (+ ارجاعی) هستند، یعنی به مدلول اصلی خود اشاره دارند. ترکیبات فعلی قلمرو و قلم‌تراش به ترتیب تیره و شفافند، دلایل تیرگی و شفافیت این ترکیبات را باید در چگونگی ارتباط بین اجزاء X و Y آنها و ویژگی‌های معنایی که باعث می-

شود این دو جزء در ارتباط با یکدیگر ارجاعی بودنشان را از دست بدهند، بررسی کرد. مثلاً در ارتباط با مؤلفه‌های معنایی واژه‌ی قلم می‌توان به (+ اسم ذات، + ابزار، + ابزار نوشتن، + قابلیت تراش، + قابلیت حرکت) اشاره کرد، و همچنین فعل «رو» دارای مؤلفه‌هایی نظیر (+ فعل، + کنش، + حرکت و جابجایی، + عمل) است. شاید ویژگی (+ حرکت) آن است که باعث همنشینی «رو» با واژه‌ی قلم شده و ترکیب قلمرو را می‌سازد. این دو جزء یعنی قلم و رو در همنشینی با یکدیگر اکثر ویژگی‌های معنایی‌شان را از دست می‌دهند و به بیانی این مسئله باعث [-ارجاعی] شدن «قلم» و هم چنین (-ارجاعی) شدن فعل «رو» می‌شود و این امر سبب تیرگی معنی کل ترکیب می‌گردد. درباره‌ی ترکیب قلم تراش می‌توان گفت که در این ترکیب قلم ویژگی‌های معنی اصلی خود یعنی (+ اسم ذات، + ابزار، + ابزار نوشتن + قابلیت حرکت + قابلیت تراش) را حفظ کرده است و جزء y هم مشخصه‌هایی مانند (+ فعل، + عمل، + کنش) را حفظ کرده است و از کنش‌های این فعل نیز می‌توان به مواردی نظیر تیز کردن، صیقل دادن و شکل دادن اشاره کرد که در ارتباط و همنشینی با واژه‌ی قلم این ویژگی‌ها حفظ شده‌اند و همین امر باعث شده که در ترکیب قلم تراش هم واژه‌ی قلم [+ ارجاعی] باشد و هم بن فعل تراش (+ ارجاعی) بودنش را حفظ کند و در نتیجه معنی کل ترکیب شفاف شود. ترکیبات «پارچه‌فروش» و «وطن‌فروش» نیز به همین ترتیب قابل بررسی هستند. در ترکیبات حاصل از صفت + بن فعل، کلمه‌های مرکب «سفیدپوش»، «سخت‌کوش»، «بلندگو»، «آسان‌گیر»، «گرم‌کن»، «دوزیست»، «فقیرنشین»، «جوان‌پسند» مورد بررسی قرار گرفت، در این واژه‌ها هسته و وابسته در معنای اصلی یا مفهوم اولیه خود به کار رفته‌اند، بنابراین شاخص کامل هستند. جزء وابسته‌ی فعلی در این ترکیبات دارای نقش نحوی متفاوتی است به طوری که به عنوان مثال وابسته‌ی «جوان» در «جوان‌پسند» نقش نهادی دارد و «آسان» در «آسان‌گیر» جایگاه قید را اشغال می‌کند.

برای ترکیبات بالا نیز می‌توان پیوستار زیر را رسم کرد:

۰	۱	۲	۳
جوان‌پسند	فقیرنشین	دوزیست	آسان‌گیر، بلندگو، آسان‌گیر

در جایگاه صفر «جوان‌پسند» قرار دارد. از لحاظ شاخص هر دو جزء ترکیب شاخص کامل هستند. از لحاظ رابطه‌ی نحوی عنصر وابسته فاعل یا نهاد عنصر هسته است. از لحاظ

ارجاعی، هردو جزء [+ارجاعی] است. هسته به صورت مستقل کاربرد دارد و معنای حقیقی ترکیب مدنظر است.

در جایگاه ۱ «فقیرنشین» قرار دارد از لحاظ رابطه‌ی نحوی عنصر وابسته فاعل عنصر هسته است. هسته به صورت مستقل کاربرد ندارد، از این رو بعد از «جوان‌پسند» قرار می‌گیرد. هر دو جزء ترکیب (+ ارجاعی) اند و معنای حقیقی ترکیب مدنظر است و از لحاظ شاخص هر دو جزء شاخص کامل هستند.

در جایگاه ۲ «دوزیست» قرار دارد، (آنچه که در دو مکان زیست می‌کند) از لحاظ شاخص هر دو جزء شاخص کامل‌اند. از لحاظ رابطه‌ی نحوی جزء وابسته متمم جزء هسته است بنابراین از نمونه‌ی اعلاء فاصله گرفته است. هسته به صورت مستقل کاربرد ندارد. از لحاظ ارجاعی بودن هر دو جزء (+ ارجاعی) و معنای حقیقی ترکیب مدنظر است. در جایگاه ۳ بقیه‌ی ترکیبات جای می‌گیرند از جمله «سفیدپوش»، «سخت‌کوش»، «بلندگو»، «آسان‌گیر» از لحاظ رابطه‌ی نحوی عنصر وابسته قید یا افزوده‌ی عنصر هسته است بنابراین از نمونه‌ی اعلاء فاصله گرفته است. از لحاظ شاخص هر دو جزء شاخص کامل و معنای حقیقی ترکیب مدنظر است. همان‌طور که می‌بینیم تمامی اجزاء وابسته، صفت هستند و اغلب صفات در یک رابطه‌ی تقابلی شرکت می‌کنند و همین تقابل عامل شفافیت واژه‌های ترکیبی، آنهاست. مثلاً در ترکیب آسان‌گیر، صفت آسان در تقابل مدرج با صفت سخت قرار دارد، و یا در ترکیب جوان‌پسند صفت جوان در تقابل مدرج با پیر قرار دارد، صفت گرم در گرم‌کن در تقابل با سرد قرار دارد صفات شمارشی نیز باعث شفافیت ترکیب می‌شوند و همین مسئله باعث شفافیت واژه‌ی دوزیست می‌گردد. رنگها نیز که همگی متعلق به یک حوزه‌ی معنایی هستند باعث شفافیت ترکیب می‌شوند و همین امر باعث شفافیت معنی ترکیب می‌شود.

در طبقه‌بندی واژگان مرکب از لحاظ شفافیت و تیرگی معنایی درجاتی وجود دارد که به آن خواهیم پرداخت در بخش پیشینه ذکر شد افراشی (۱۳۷۸) بر اساس عامل ارجاعی، واژه‌های مرکب را از لحاظ شفافیت و تیرگی معنایی مورد بررسی قرار می‌دهد. وی به ۵ درجه‌ی شفافیت معنایی قائل است و آنها را در درجات ۲، ۱، ۰، -۱، -۲ درجه بندی می‌کند که ۲ نهایت شفافیت و -۲ نهایت تیرگی است. وی به عنوان مثال به ترتیب واژه‌های «پارچه

فروش»، «وزنه بردار»، «سرزنده»، «دوچرخه‌سوار» و «کلاه‌بردار» را در این جایگاه‌ها قرار می‌دهد.

صفوی (۱۳۷۹) معتقد است که شفافیت معنایی زمانی مطرح می‌گردد که همنشینی معنایی به تغییر در مفهوم اولیه‌ی واحدهای همنشین نیانجامد. وی واژه‌هایی چون «پارچه-فروش»، «طلافروش»، «فخرفروش» و «عشوه‌فروش» را مورد بررسی قرار می‌دهد و آنها را به ترتیب در پیوستار در درجه‌ی ۱ تا ۴ قرار می‌دهد که ۱ نهایت شفافیت و ۴ نهایت تیرگی است. غفاری (۱۳۸۰) نیز براساس معیار شاخص کروز به ۶ درجه‌ی شفافیت معنایی قائل است. وی به عنوان مثال واژه‌هایی چون «پارچه فروش»، «طلافروش»، «چایخانه»، «آدم‌فروش»، «خاک‌انداز» و «عشوه فروش» را بررسی می‌کند و آنها را به ترتیب از درجه‌ی ۵ که نهایت شفافیت است تا درجه ۰ که نهایت تیرگی است درجه بندی می‌کند. در نوشته‌ی حاضر بر اساس معیارهای لحاظ شده در این پژوهش می‌توان به ۱۴ درجه‌ی شفافیت معنایی قائل شد. داده‌های مورد نظر که عبارتند از «سیگارفروش»، «پارچه‌باف»، «بادآور»، «دست‌چین»، «طلافروش»، «دست‌وپاگیر»، «دوچرخه‌ساز»، «تندرو»، «جورچین»، «آبخور»، «خودفروش»، «آدم‌فروش»، «فخرفروش»، «خاک‌انداز» و «عشوه‌فروش» بر اساس معیارهای لحاظ شده در این پژوهش لحاظ شده‌اند. برای مثال در جایگاه ۱۴ که نهایت شفافیت را داراست، واژه‌ی مرکبی را قرار دادیم که از لحاظ شاخص، هر دو جزء شاخص کامل باشد، از لحاظ معنای ترکیب، معنای حقیقی مد نظر باشد، از لحاظ رابطه‌ی نحوی نمونه‌ی اعلاء باشد، بسامد هسته و وابسته بالا باشد و هسته به صورت مستقل کاربرد داشته باشد که تمام این ویژگی‌ها در کلمه‌ی مرکب «سیگارفروش» مصداق پیدا می‌کند. به همین ترتیب در جایگاه ۱۳ شفافیت معنایی واژه‌ی مرکب «پارچه‌باف» انتخاب شد که از همه لحاظ شبیه «سیگارفروش» است، جز آن که هسته به صورت مستقل کاربرد ندارد. به همین ترتیب واژه‌های انتخاب شده منطبق با معیارهای لحاظ شده در جایگاه‌ها قرار گرفتند تا این که پیوستار به ۱۴ درجه‌ی شفافیت معنایی رسید.

پیوستار ذیل جهت روشن‌تر کردن این تحلیل آمده است.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴

سیگار فروش - پارچه‌باف - بادآور - دست‌چین - طلا فروش - دست و پاگیر - دوچرخه‌ساز - تندرو - جورچین - آبخور - خودفروش - آدم فروش - خاک‌انداز - عشوه فروش

با توجه به معیار شاخص کروز، اگر واژه‌ی مرکب را که ساخته شده از دو تکواژ قاموسی فرض می‌کنیم و اگر هر دو تکواژ شاخص کامل باشند، یکی شاخص کامل و دیگری شاخص جزئی باشد. هر دو شاخص جزئی باشند، یکی کامل و دیگری شاخص نباشند و یا هر دو شاخص به حساب نیایند به ترتیب از میزان شفافیت آن‌ها کاسته و میزان تیرگی آنها افزوده می‌شود. برای مثال در پیوستار فوق در جایگاه (۱۴) شفافیت معنایی واژه‌ی «سیگارفروش» قرار گرفته است در سیگار فروش هر دو تکواژ شاخص کامل هستند، از لحاظ رابطه‌ی نحوی بین این دو تکواژ، عنصر غیر فعلی یعنی سیگار مفعول مستقیم (نمونه‌ی اعلاء) عنصر فعلی است. از لحاظ بسامد، هر دو جزء در حد بالایی قرار گرفته‌اند و معنای تحت‌اللفظی ترکیب مد نظر است. تمام این عوامل روی هم رفته باعث شفافیت معنایی سیگارفروش شده است. در جایگاه (۱۳) واژه‌ی «پارچه‌باف» قرار گرفته است. گرچه مانند سیگارفروش، هر دو جزء ترکیب شاخص کامل، رابطه‌ی نحوی نمونه‌ی اعلاء و بسامد هسته و وابسته هر دو بالاست اما در «پارچه‌باف» ستاک حال یعنی «باف» به عنوان عنصر مستقل به کار نمی‌رود، در حالی که در سیگارفروش؛ «فروش» به عنوان عنصری مستقل به کار می‌رود. در جایگاه (۱۲) واژه‌های «بادآور» «دل‌پذیر» قرار دارند. این واژه‌ها هم مانند «سیگارفروش» و «پارچه‌باف» هستند، یعنی هر دو جزء ترکیب شاخص کامل است، بسامد هسته و وابسته یکسان و معنای تحت‌اللفظی آن مد نظر است، اما بر خلاف این دو واژه رابطه‌ی نحوی نمونه‌ی اعلاء نیست. برای مثال در «بادآور» (آنچه باد آن را بیاورد) عنصر غیرفعلی یعنی (باد) فاعل عنصرفعلی (آور) است که این فاصله گرفتن از نمونه‌ی اعلاء باعث کاسته شدن شفافیت معنایی شده است. این واژه هم از همه لحاظ شبیه واژه‌های پیشین است جز اینکه از لحاظ رابطه‌ی نحوی متفاوت است. در «دست چین» (آن چه با دست چیده شود) عنصر غیرفعلی «دست» مفعول غیرمستقیم عنصر فعلی است که از نمونه‌ی اعلاء (مفعول مستقیم) فاصله‌ی بیشتری گرفته است. در نتیجه باعث کاسته شدن شفافیت معنایی‌اش شده است. در جایگاه (۱۰) واژه‌ی «طلافروش» آمده است. این واژه هم از هر لحاظ شبیه «سیگارفروش» است. جز در معیار شاخص، در اینجا «طلا» شاخص جزئی و «فروش» شاخص کامل است که جزئی بودن وابسته باعث کاهش شفافیت معنایی شده است. در جایگاه (۹) واژه‌ی «دست و پاگیر» دارای معنای مجازی است که این بدان معنا است که در نهایت معنی کلی ترکیب، تاثیر زیادی در شفافیت معنایی آن دارد. لذا دست و پاگیر دچار کاهش معنایی شده است. در جایگاه (۸)

واژه‌ی «دوچرخه‌ساز» آمده است. از لحاظ معیار شاخص «دوچرخه» شاخص کامل اما «ساز» در معنای «سازنده» نیامده، بلکه به معنای «تعمیرکننده» است، لذا شاخص جزیی است. این واژه بعد از دست و پاگیر قرار گرفته است. به عبارتی از همه لحاظ شبیه این واژه است جز آنکه در دست و پاگیر هسته دارای شاخص کامل است. پس عامل هسته‌ی کلی می‌تواند تأثیر زیادی در شفافیت داشته باشد. علاوه بر این بسامد هسته در «دوچرخه‌ساز» نسبت به «دست و پاگیر» پایین‌تر است. در جایگاه (۷) واژه‌ی «تندرو» آمده. چنانچه این ترکیب در معنای حقیقی خود به کار رود هر دو جزء ترکیب شاخص کامل محسوب می‌شود. از لحاظ رابطه‌ی نحوی، عنصر غیرفعلی یعنی «تند» افزوده‌ی عنصر فعلی است. بنابراین از نمونه‌ی اعلاء بیش‌تر فاصله گرفته است. لذا بعد از دوچرخه‌ساز آمده است که در آن «دوچرخه» نمونه‌ی اعلاء است هم چنین قبل از «جورچین» که در آن رابطه‌ی نحوی برقرار نیست، آمده است. اما چنانچه این واژه در معنای مجازی خود (افراطی بودن) به کار رود، در جایگاه (۱) یعنی نهایت تیرگی قرار می‌گیرد. در جایگاه (۶) واژه‌ی «جورچین» آمده است. همانند «تندرو» دو جزء ترکیب شاخص کامل است. اما این واژه نسبت به «تندرو» تیره‌تر است، زیرا از یک سو هیچ‌گونه رابطه‌ی نحوی بین دو جزء ترکیب وجود ندارد و از سوی دیگر دارای معنای مجازی می‌باشد. در جایگاه «۵» واژه‌ی «آبخور» آمده است برای مثال در «آبخورکشتی». در این ترکیب «آب» شاخص کامل و «خور» (در معنای در تماس چیزی قرار گرفتن) شاخص جزیی است. گرچه شاخص کامل بودن وابسته به شفافیت معنایی کمک می‌کند، ولی تأثیر چندانی ندارد. برای مثال در «آبخور» گرچه «آب» شاخص کامل است، ولی نسبت به «طلا فروش» که «طلا» شاخص جزیی است، شفافیت معنایی به مراتب کمتری دارد. می‌توان گفت که تأثیر هسته در افزایش شفافیت معنایی بسیار بیشتر از وابسته است. از سوی دیگر، هیچ‌گونه رابطه‌ی نحوی مشخص در «آبخور» دیده نمی‌شود. همین‌طور «خور» به عنوان ستاک حال به صورت مستقل به کار برده نمی‌شود و بسامد آن نسبت به «خور» در معنای خوردن معمولی پایین‌تر است که اینها همه باعث کاسته شدن شفافیت معنایی این واژه شده است. «آبخور» در جایگاه بین (۶) و (۴) یعنی «جورچین» و «خود فروش» قرار گرفته، چون در جورچین هر دو جزء شاخص کامل است و بسامد هر دو جزء بالا است، ولی در «آبخور» «آب» کامل و «خور» جزیی است و خور بسامد پایین دارد. و قبل از «خودفروش» آمده چون در خودفروش هر دو جزء شاخص جزیی است. در جایگاه (۴) واژه‌ی

«خودفروش» آمده است از لحاظ معیار شاخص هر دو جزء ترکیب شاخص جزئی محسوب می‌شود. هیچ گونه رابطه‌ی نحوی بین این جزء وجود ندارد، اگر چه از لحاظ بسامد هسته و وابسته بالا است، اما در کل معنای مجازی آن باعث تیره شدن این واژه شده است. در جایگاه (۳) «آدم فروش» آمده، اگر آن را به معنای کسی که «خرید و فروش انسان را انجام می‌دهد» بگیریم، هر دو جزء آن شاخص کامل به حساب می‌آید و دارای رابطه‌ی نحوی و معنای حقیقی است و در جایگاه (۱۴) یعنی نهایت شفافیت قرار می‌گیرد. اما اگر آن را به عنوان «کسی که آدم را لو می‌دهد» یعنی معنای مجازی‌اش بگیریم. آدم شاخص کامل و فروش اصلاً شاخص به حساب نمی‌آید و هم چنین هیچ گونه رابطه‌ی نحوی بین این دو دیده نمی‌شود. در جایگاه (۲) واژه‌ی «خاک اندا» آمده که یک جزء آن «خاک» شاخص جزئی است و جزء دیگر اصلاً شاخص نیست. هیچ گونه رابطه‌ی نحوی ندارد و دارای معنای مجازی است. در جایگاه (۱) واژه «عشوه فروش» قرار گرفته که معنای مجازی «ریاکار» را دارد، هیچ گونه رابطه‌ی نحوی بین دو جزء ترکیب وجود ندارد، نه عشوه و نه فروش هیچ‌کدام شاخص به حساب نمی‌آید. بنابراین در نهایت تیرگی قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

پس از بررسی و تجزیه و تحلیل داده‌ها نتایج زیر حاصل شد:

- ۱- در ترکیبات حاصل از قید + بن فعل به طور کلی جزء ایکس در این ترکیبات در معنی اصلی‌اش به کار رفته، هرچند که نقش نحوی متفاوتی دارد و همین باعث شفافیت معنایی ترکیب می‌شود.
- ۲- در ترکیبات حاصل از قید + بن فعل، قیده‌های این ترکیبات در تقابل مدرج با جفت خود هستند مثلاً «تند» در مقابل «کند»، «دور» در تقابل با «نزدیک» و «دیر» با «زود» ... است و همچنین «رو» در «روکش» در تقابل مکمل با «زیر» قرار دارد و عامل تقابل نیز به شفافیت واژه‌ها کمک می‌کند.
- ۳- در ترکیبات حاصل از اسم + بن فعل، در شفافیت و تیرگی معنی ترکیب ارتباطات پنهانی اجزاء و ویژگیها و مؤلفه‌های معنایی اجزاء شرکت کننده در ترکیب دخالت دارند، مثل قلم تراش، قلمرو.

۴- ترکیبات حاصل از صفت + بن فعل، وابسته‌ی صفتی در این ترکیبات نقش عمده‌ای در شفافیت معنایی ترکیب دارد؛ مثل جوان پسند.

۵- در ترکیبات حاصل از صفت + بن فعل، صفت شمارشی باعث شفافیت معنی ترکیب می‌شود؛ مثل دوزیست

۶- در ترکیبات حاصل از صفت + بن فعل، اسامی یا صفاتی که مربوط به یک حوزه‌ی معنایی هستند به شفافیت معنایی ترکیب کمک میکنند. برای مثال رنگ‌ها که همگی متعلق به یک حوزه‌ی معنایی‌اند باعث شفافیت ترکیب می‌شود؛ مثل سفیدپوش.

۷- براساس معیار شاخص، چنان چه هر دو جزء شاخص کامل باشد یکی شاخص کامل و دیگری شاخص نباشد و یا هر دو شاخص به حساب نیاید، به ترتیب از میزان شفافیت آنها کم می‌شود و به میزان تیرگی آنها افزوده می‌شود به عنوان مثال به ترتیب در کلمات ذیل مشاهده می‌شود. «سیگارفروش»، «طلافروش»، «خودفروش»، «آدم فروش» و «عشوه فروش»

۸- هر چه ترکیب از نمونه اعلاء (مفعول مستقیم) فاعل (مفعول غیر مستقیم) فاصله می‌گیرد از شفافیت معنایی کاسته می‌شود. برای مثال «بادآور» که رابطه‌ی نحوی عنصر غیرفعلی «فاعل» است و «دست‌چین» که «مفعول غیرمستقیم» است به ترتیب نسبت به «سیگارفروش» که رابطه‌ی نحوی عنصر غیرفعلی (مفعول مستقیم) است دچار کاهش شفافیت معنایی شده است.

۹- چنان چه هسته و وابسته از لحاظ ۳ معیار (شاخص، بسامد، معنا) یکسان باشد، ولی در معیار رابطه‌ی نحوی متفاوت باشد، آنکه دارای رابطه‌ی نحوی است از شفافیت معنایی بیشتری برخوردار است. برای مثال «سیگارفروش» و «جورچین» هر دو شاخص کامل است، ولی «سیگارفروش» دارای رابطه‌ی نحوی است اما در «جورچین» هیچگونه رابطه‌ای وجود ندارد.

۱۰- چنان چه هسته شاخص کامل باشد و وابسته شاخص جزئی از شفافیت معنایی بیشتری برخوردار است تا زمانی که هسته شاخص جزئی و یا اصلاً شاخص نباشد برای مثال «طلافروش» در مقابل با «خودفروش» و «فخرفروش».

- ۱۱- تاثیر هسته در افزایش شفافیت معنایی بیشتر از وابسته است برای مثال در «طلافروش» و «آبخور» در «آبخور» آب شاخص کامل ولی هسته شاخص جزئی است. در «طلافروش»، «طلا» شاخص جزئی و «فروش» شاخص کامل است.
- ۱۲- چنانچه هسته و وابسته اصلاً شاخص نباشند، بدان معنی است که در معنای مجازی به کار رفته‌اند. برای مثال در «عشوه‌فروش» و «کلاه‌بردار».
- ۱۳- چنان چه هسته‌ی ترکیب یعنی ستاک حال به صورت مستقل هم کاربرد داشته باشد در افزایش شفافیت معنایی تاثیر بیشتری دارد تا زمانی که به صورت مستقل نیاید، برای مثال در «سیگارفروش» فروش به صورت مستقل هم به کار می‌رود ولی در «جورچین»، «چین» به صورت مستقل نمی‌آید.
- ۱۴- هر واحد زبانی زمانی شفاف است که در صریح‌ترین و بی‌نشان‌ترین معنی خود به کار رود و زمانی تیره است که بر اثر همنشینی با واژه‌های دیگر در معنایی نشاندار و ضمنی به کار گرفته شود. مانند «آب‌پاش» در مقابل «آب‌نیات».

منابع

الف: فارسی

- افراشی، آریتا، (۱۳۸۱)، *اندیشه‌هایی در معنی‌شناسی*.
- افراشی، آریتا، (۱۳۸۱)، *معنی‌شناسی بازتابی فرضیه‌ای تازه در شناخت و تبیین معنی*، پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- افراشی، آریتا، (۱۳۸۶)، *ساخت زبان فارسی*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- باطنی، محمدرضا، (۱۳۷۰)، *درباره زبان*، تهران، انتشارات آگاه.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت نامه دهخدا*، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- صفوی، کورش (۱۳۷۹)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- غفاری، مهید، (۱۳۸۲)، «شفافیت و تیرگی معنایی در زبان فارسی» *مجله‌ی مطالعات ایرانی*، مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان ایران، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال دوم، شماره‌ی سوم، بهار ۱۳۸۲

میرعمادی و مجیدی، (۱۳۸۶)، تحلیل معنایی واژگان مرکب مفعولی در زبان فارسی. مجله‌ی زبان و زبان‌شناسی.

ب: انگلیسی

- Bauer, L. (1983), *English word formation*, Cambridge University Press.
 Bauer, L. (1988), *Introducing linguistics morphology*, Gdinburgh University Press.
 Bauer, L. (1996), *English word formation*. Cambridge University Press.
 Cruse, D.A. (1986) *Lexical semantics*. Cambridge university press
 Crystal, D.A. (1996), *Dictionary of linguistics and phonetics*. England, Blackwell.
 Katamba, F. (1993), *Mophology*. London, Macmillan Press Ltd.
 Ullmann, S. (1962), *Semantics, An introduction to the study of meaning*. Oxford, Basil Blackwell.

